



رضا رفیع

از فرمایشات ما!

حرف‌هایی همه کشک! - ۴

به بازار شد، گوشت آورد و کشک!

سخن از قیمت کشک بود و این که حتی در شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، به ایباتی کشک دار (و نه کشکی!) برمی‌خوریم که فی‌المثل گفته است: «یکی پاره پاره بگسترده مشک/نهاده به غریبال بر نان کشک»؛ و هر چند مراد از کشک در اینجا «آرد جو» است، اما خب به هر حال نشان از آشنایی فردوسی با کشک می‌دهد. یا در جایی دیگر، درباره یک بنده خدای دیگری که نخواستیم نامش فاش شود، این چنین به توصیف ظاهرش می‌پردازد:

همه پوستین بود پوشیدنش

ز کشک و ز آرزنی بُدی خوردنش

البته باز مقصود همان آرد جو است، اما نمی‌دانیم چرا کشک خطابش می‌کرده‌اند؟! مگر با خود «جو» یا آردش یا حتی آبش چه مشکلی داشته‌اند؟ آن زمان که راحت بوده‌اند در جایی دیگر، باز به بیان خرید چند قلم از کالاهای اساسی در مورد یکی از آشنایان می‌پردازد و می‌گوید:

یکی بود دستار در زیر مشک

به بازار شد، گوشت آورد و کشک

البته اگر الان این شعر را سروده بود، قطعاً این چنین گفته بود: «به بازار شد، کشک آورد و کشک»... گوشت کجا بود الان با این قطار پیشرفت؟... بگذریم، قطار رفت!



منظور فردوسی این بوده که طرف اوضاع اقتصادی‌اش چنان خراب بوده که بیچاره رفته بازار، هم مشک لازمش را فروخته و هم دستمال و دستار زیر آن را که اگر آب چکه کرد، شلوارش خیس نشود، ملت خیال بد کنند. در عوض، یک مقدار گوشت می‌گیرد و چند کیلو آرد جو برای اهل منزل که روی نفت هم خوابیدند، تا مگر چند وعده شام و ناهاری را مهیا کند. کاش از این صندوق‌های خیریه آن زمان، در ایران باستان هم بود، درست کار کند، کار راه‌انداز است.

رد پای کشک به همین معنای آرد جو که ذکر خیرش رفت، در پاره‌ای از دیگر متون کهن فارسی نیز مشاهده می‌شود. فی‌المثل، «مأم محمد غزالی» در کتاب شریف «کیمیای سعادت» می‌نویسد: «علی را چشم درد کرد. گفت از این مخور و از این خور؛ یعنی چکندر اچغندر! به کشک جو پخته».

یا حکیم «اسماعیل جرجانی» در کتاب پزشکی‌اش با عنوان «ذخیره خوارزمشاهی» که آن را به «محمد خوارزمشاه» تقدیم کرده - و گرنه ذخیره آخرتیش می‌شد نه ذخیره خوارزمشاهی! - در جایی از تجویزهای گیاهی و دارویی خود در کتاب می‌نویسد: «بگیرند بنفشه خشک و تخم ختمی و کشک جو و سبوس گندم؛ از هر یکی یک مشت»... «سر بره و دست و پای او را پاک کنند و بکوبند و یک مشت کشک گندم و ده درم سنگ شبت، پس حسوفی باید ساخت از کرنج شسته و کشک جو و کشک گندم».

(ذخیره خوارزمشاهی که آغاز تألیف آن به سال ۵۰۴ هـ. ق بوده است، بزرگترین کتاب پزشکی به زبان فارسی بود که تا آن تاریخ نوشته می‌شد.) او خود در مقدمه کتابش می‌گوید: «و خاصیت این کتاب تمامی است از بهر آنکه قصد کرده است تا اندر هر بابی، آنچه طبیب را اندر آن باب نباید دانست، از علم و عمل به تمامی یاد کرده آید و معلوم است که بر این نسق، هیچ کتابی موجود نیست... و این کتاب چنان جمع کرده آمده است که طبیب را اندر هیچ باب، به هیچ کتاب دیگر حاجت نباشد و به سبب بازگشتن به کتاب‌های بسیار، خاطر پراکنده نشود.» واقعاً دستش درد نکند. حتماً برای دست‌درد هم چیزهایی از قبیل روغن بنفشه و کشک و جو و امثالهم تجویز و توصیه کرده، خدایش رحمت کند که خود به مرگ طبیعی رفت.)



• وحید حاج سعیدی

نونگامی تحلیلی و پدیدارشناسانه به مفهوم پنجره و معانی مغفول آن!

لت اول پنجره دانایی!

به عنوان مثال، یکبار گیر می‌دهند که رایانه پنهان باید راست و ریست شود و بساطش جمع شود. این دوستان متفق القول بر ضرورت حذف ارزش ترجیحی یا چندرغاز یارانه، با دلایل علمی و مستند تأکید دارند و اصرار دارند که داستان یارانه‌های پنهان را هرچه سریع‌تر جمع و جور کنند. یا یکبار به تعداد وعده‌های غذایی مان گیر می‌دهند. یکبار اعلام می‌کنند خلق الله خیلی چاق شده‌اند، و یک روز هم میزان مصرف حامل‌های انرژی ما را با اروپا مقایسه می‌کنند. اتفاقاً کار خوبی است و عین صواب است.

این حقیقت را که اقتصاد یک علم است و تابع قوانین خاصی است، ما معمولی‌ها متوجه می‌شویم و درک می‌کنیم، ولی این جای داستان را متوجه نمی‌شویم که چرا فقط لت سمت راست این پنجره دانایی را برای ما باز می‌کنند و لت دیگر پنجره را که اتفاقاً مایه خیرات و میزات فراوانی است، فقط برای از ما بهتران باز می‌شود؟! در جریان هستی که در طول این سال‌ها یک عده به اندازه یارانه کل مملکت از واردات سود برده‌اند؛ یا خبر دیگری آمده که چند نفر به اندازه دو برابر یارانه کشور، سود برده‌اند. حالا سوء استفاده‌های خرد و لیک لیسک‌های ریز و پاش چند صد میلیاردی به کنار!...

فقط خدمت این دوستان یادآور شویم که اگر اقتصاد علم است و یارانه پنهان یا مصرف بیش از حامل انرژی و سه وعده غذا خوردن ما در حال ضربه زدن به بدنه اقتصاد و اجتماع است، ما علوم دیگری هم در دنیا داریم که بر اساس آن می‌توان با افرادی را که در طول این سال‌ها با استفاده از لت دیگر پنجره دانایی، خوردند و بردند، برخورد جدی کرد و آنها را با پس‌گردنی و اردنگی مجازات نمود.

مثلاً می‌توان اموال‌شان را مصادره کرد و به بیت المال بازگرداند. می‌توان از آنها مالیات واقعی ستاند. می‌توان جلوی سوء استفاده اعوان و انصار شان را گرفت. خدا را شکر، اسامی و مبالغی را هم که هاپولی کرده‌اند، شفاف و مشخص است و در جیب خیلی از مسئولین هست!

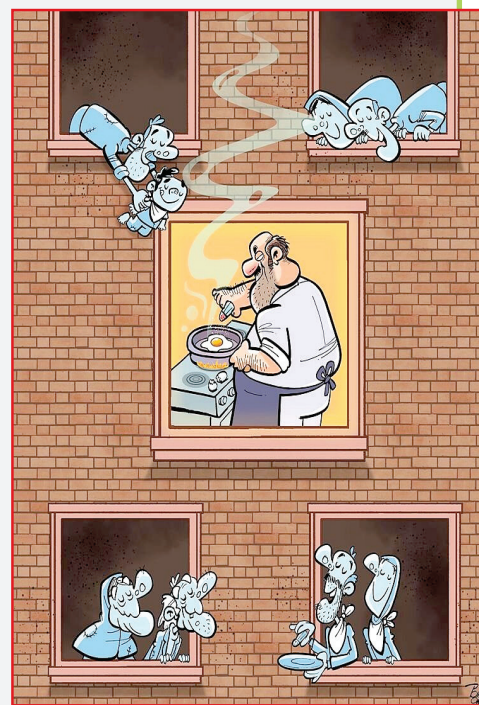
چرا که با دلار ۵۰ هزار تومانی، پنجره که سهل است، اگر دروازه‌های ذهن‌تان را هم باز کنید، محال است بتوانید گلیم‌تان را از آب بکشید و تازه باید خیلی ز رنگ باشید که باد کلاه‌تان را نبرد!

اما در این سال‌ها افرادی که ساختار پنجره ذهن‌شان با ویژگی‌های محیطی و اقلیمی کوک بود و از لحاظ نحوه ارتباط بصری و احساسی، بین فضای داخل و خارج بنا، هارمونی وجود داشت، بارشان را یک‌جوری هم بود بستند و خروشان را دو سره کرایه دادند تا جایی که می‌توانند برای توله سگ هم آپارتمان چند میلیاردی بخرند! (فکر بد نکنید؛ منظور حیوان خانگی‌شان است.) همین الان ورزشکار داریم که آدرس ده تا قلیان سرا را حفظ است و در حال وارد کردن ماشین خارجی چند میلیاردی اش است، ولی نمی‌داند اداره دارایی کجای شهر بساط کرده است! پزشک داریم که معتقد است نحوه استفاده از کارخوان را بلد نیست و روی میز منشی هم برای خالی نبودن عریضه یک چرتکه میله‌ای گذاشته است!

این بزرگواران، ماهوم و جایگاه پنجره‌شان را جوری بنا کرده‌اند که نقش مؤثری در تداوم پیشرفت‌شان دارد و هنوز جا دارد من و شما با شیوه توصیفی - تحلیلی و یا از طریق مشاهده و مقایسه و سایر ابزار گردآوری اطلاعات، مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی، به گرد پای‌شان برسیم.

با این وجود، همه ساله در مواقعی از سال، رسانه ملی عجلتاً بند می‌کند به مقوله اقتصاد و به تبع آن هم یک عده کارشناس با کیف چرم اصل و کت و شلوار اطو کشیده و سر و صورت اصلاح شده، در رسانه ملی و رسانه‌های دیگر، بلاتشبیه زور می‌زنند پنجره دانایی را باز کنند و مفاهیم اقتصاد را برای ما معمولی‌ها توجیه و تبیین نمایند.

ما همیشه خدا تحلیل پدیدارشناسانه‌ای از «پنجره» داشتیم و فکر می‌کردیم پنجره نگاهی رو به زندگی است و راز موفقیت زندگی در همین نگاه امیدوارانه از ناحیه پنجره به دنیا نهفته است.



فلذا نصف عمرمان را کنار پنجره سپری کردیم و استکان دم‌نوش به دست، از صبح علی‌الطلوع تا بوق سگ، به ازدحام کوچه خوشبخت خیره شدیم!

با این حال اما هیچ اتفاق خاصی در حوزه سرزمینی اقتصاد و دارایی ما رخ نداد. حتی در مقطعی فکر کردیم شاید ایراد از پنجره‌های خانه‌های ماست که «هاف من» یا «وین تک» نیستند، اما بعدها متوجه شدیم منظور از این پنجره و دریچه، همانا که پنجره دانایی است و باید دریچه ذهن را باز کنیم که دیگر کمی دیر شده بود.

تبسم و تفکر



فاطمه ناصری نژاد

* متولد ۱۳۶۶ - مشهد

* دانشجوی کارشناسی هنر اسلامی دانشگاه هنر اصفهان (پردیس) // فوق‌دیپلم حفاظت و مرمت آثار تاریخی از مرکز آموزش عالی میراث فرهنگی تهران
// همکاری با نشریات هنری به عنوان کار نویسند - ۱۳۸۹ // همکاری با نشریات همشهری و کیهان کاریکاتور // احراز مقام نخست در جشنواره هنرهای تجسمی شهر تهران - ۱۳۸۷ // احراز عنوان نخبه جوان هنری در جشنواره آئینه داران فردا / ۱۳۸۷.